

جامعه ایران استاندارد رفتاری ندارد

همانطور که کلیه کنش‌های اخلاقی - رفتاری یک ملت را فرهنگ آن ملت نامند. پس کیفیت و چگونگی رفتارها و اخلاقیات هر مردمی دقیقاً بازتاب فرهنگ آن مردم می‌باشد. اما متأسفانه همانگونه که در حال حاضر جامعه ایران از رفتار و اخلاق نیک و مطلوب تهی می‌باشد، لاجرم فرهنگ ملی ما ایرانیان مایه و جوهره نیک گرایانه نیز ندارد. فرهنگ ما ایرانیان مجموعه‌ای از کنش‌های نادرست و نابخردانه است که می‌توان «فرهنگ بیمار» بر آن نامید. ضمن اینکه عموماً قاطبه مردم ایران بسیار روان پریش می‌باشند و از رفتارهای غیرمتعادل رنج می‌برند. بلکه این مردم به بیماری‌های روحی - روانی متنوع جامعه‌ی و فردی نیز مبتلا شده و امروز با جامعه‌ای افسرده و پراسترس مواجه می‌باشیم. جامعه‌ای که بنابر آمارهای اعلانی از طرف نهادهای جهانی، جامعه‌ای مضطرب، افسرده و غمگین شمرده می‌گردد و از نمایه‌های جامعه شاداب و کامیاب بسیار فاصله دارد. این رفتارها و خلیات مردم ایران خاستگاهی از کنه وجودی و ذاتی این مردم ندارد. زیرا که آدمیان پراکنده بر سیاره زمین کلاً یکسان و مشابه می‌باشند و هیچ تفاوتی مابین مردمان ایران با دیگر مردمان سرزمین‌های خوشبخت و شادکام ندارند. بلکه این کنش‌های بیمارگونه ریشه در کلان فرهنگ ساختاری موجود در جامعه داشته و این فرهنگ دقیقاً مبتنی بر ساختارریزی روش و عمل از سوی حکومت دارد. چراکه کلان فرهنگ ملی هر مردمی، با تمایلات و تفکرات حاکم بر جامعه سوی و جهت می‌گیرند و گرایش‌های فرهنگی هر ملتی موازی رفتارهای حاکمیتی موجود در همان کشور هستند.

یعنی اینکه متأسفانه حاکمیت اسلامی در طول ۴۰ سال گذشته نتوانسته الگوی فرهنگی مطلوب و با راندمانی مناسب را بر این سرزمین نقاشی نماید. بدان صورت که همراستا با تمایلات و باورهای مبارزه‌گری و دشمن‌پروری حکومت اسلامی که مداوم بر نفرت پراکنی با دشمنان و کینه‌توزی با استکبار را تبلیغ و دنبال روی می‌کند، گفتمان کینه‌پروری و نفرت نیز بر جامعه پاشانیده شده و مرگ‌پروری و عداوت و انتقام از عنصری با نام «دیگری یا دشمنان» به نمادی تمام وجهی هویت یافته است. بدان صورت که شوربختانه مفهوم «خودتقصیری» در جامعه بسیار کمرنگ شده و ضمن برجیده شدن اعتماد و مودت اجتماعی از متن جامعه ایران، «دیگرتقصیری» با این مفهوم که معادله «این دیگران هستند که مقصرند و من بی‌اشتباه هستم» در جامعه تزریق و ترویج یافته و خطاپذیری در جامعه کم بها شده است.

این دستاورد نامبارک بیشتر بدان روی است که حکومت اسلامی از تامین مایحتاج اقتصادی مردم رویگردان شده و با کاهلی به نیازهای عمومی، بر شعار مبارزه‌گری نامفهوم اصرار دارد. همین رفتار متناقض حاکمیتی

و نبود ثبات در تصمیم‌گیری‌ها باعث شده تا ضمن تشدید فساد اقتصادی در تمامی وجوه، شاهد یک جامعه پرتلاطم و پرتنش باشیم. فضایی که اصلاً مورد رضایت مردم نیست و مردم عمیقاً هیچ اعتمادی به حکومت نداشته و کلاً مردم نیز در ارتباطات اجتماعی مابین خویش به بن بست رسیده‌اند. مردمی که همدیگر را درک نمی‌کنند و گفتمان جنگاوری حکومتی را به میدان جامعه خویش و با هموطن خود کشانده‌اند. لذا با کوچکترین تلنگری سر بر دعوا و منازعه می‌گذارند. مردمی که به جهت دو مولفه سیاسی-اقتصادی، سیاست زدگی مفرط و فقر گسترده، به یک جامعه چند قطبی مبدل شده و فقر و تنگدستی گسترده نیز در جامعه توسعه یافته است. لذا می‌بینیم که بازخورهای خودخواهی و خودپرستی فردی پررنگ گردیده و به تبع آن نیز، جامعه به بیماریهای مهلک مبتلا شده است. ارزشها و هنجارهای دیگرخواهی و هم‌نوع دوستی بسیار کمرنگ شده‌اند و بنابر خواست حکومت، بین مردم فاصله افتاده است. هرچند که این منش صرفاً از طرف حاکمیت و به علت ایجاد تفرق و عدم اتحاد و همدلی اقشار جامعه در جهت معارضة و اعتراض با حکومت انتشار یافته است. ولی بدنیست که بدانیم همین مرام، به رهکردی اجتماعی مبدل شده و متأسفانه منش نفرت و کینه، جایگزین مرام دوستی و محبت در جامعه شده است. مردمی خشمگین و بی طاق که مطلقاً بردباری اجتماعی ندارند و به سادگی به رفتارهای ناپسند و زشت روی می‌آورند. ارمغان این فرهنگ حکومتی در ایران، یک جامعه ذره ذره و پاره پاره کامل می‌باشد. امروز در ایران ما، هیچ اعتمادی در بین مردم حاکم نیست و مردم با فاصله از رفتارها و اخلاقیات انسانی، هیچ درک درستی از یکدیگر ندارند و آستانه تحمل مردمی نیز به حداقل‌ها رسیده است. تشدید این قضیه وابستگی تنگاتنگی به، تضعیف ماهیت اصالت انسانی (انسانیت) یا همان اومانیته (Humanity) در طول دهه‌های اخیر در کشورمان دارد. چونکه اهمیت انسان در جامعه ایران خیلی کم ارزش شده، و حاکمیت کنونی بهای لازمی برای انسان و انسانیت قایل نیست. یعنی بجای آنکه به عنصر انسانی ادای احترام گردد و تمامی منابع سرزمینی برای انسانهای موجود در خاک ایران زمین مهیا گردد. اما متأسفانه انسان و فرد ایرانی بیشتر نقش ابزار را پیدا کرده و حکومت از این ابزار در بازیهای سیاسی خود بهره می‌برد.

لذا با وجود ایجاد چنین فضایی است که مردم گمان دارند (البته حق دارند که به این درک برسند) حقوق آنان ضایع شده و از جایگاه ارزشمند و مناسبی در سرزمین خود برخوردار نیستند. به همین دلیل جامعه امروزین ایران، فضایی پرآشوب و بدون نظم است که هیچ الگوی فرهنگی مشخص و تعریف مندی را برای مفهوم زندگی و روش زندگی ندارد. و باوجود بیماری مهلک اخلاقی اجتماعی و نبود الگوی اخلاقی- رفتاری ساختارمند برای جامعه، شاهد افول و تباهی در حوزه‌های نهادی و سازمانی نیز می‌باشیم. بدان صورت که فرهنگ نادرست اجتماعی دقیقاً به دیگر حوزه‌ها از جمله حوزه‌های کار و شغل نیز راه یافته است. در ایران امروز، همه کار

می‌کنند تا فقط اندک حقوق خویش را بگیرند و گذران زندگی کنند. لذا هیچ تعهد و مسئولیتی در حوزه های کار مشاهده نمی‌گردد و در هیچ حوزه نهادی در کشور نمی‌توان الگوی رفتاری مشخص و معینی را مشاهده نمود. تمامی نهادهای مدنی، خدماتی، تولیدی و دولتی - حکومتی به عینه با نبود الگوی رفتاری سازمانی شایسته و مناسب، به آسیب‌های گوناگونی گرفتار شده‌اند. این عارضه‌ها در سه مولفه اساسی شاخص جایگذاری می‌گردند:

- ۱- نبود دانش و علم مدیریت عمل‌گرا در حوزه‌های کار و شغل (مدیریت اجتماعی)
- ۲- نفوذ فرهنگ ناسالم اجتماعی در فرهنگ سازمانی - نهادی (فرهنگ - اجتماعی)
- ۳- بیماری تمام‌قد اقتصادی و نبود توازن بین درآمد و هزینه (الگوی اقتصاد کارآمد)

با توجه به این سه مولفه اثرگذار است که ضمن برخورداری از یک جامعه ناشایست و بدون استاندارد، جامعه کاری - شغلی با ثبات و استاندارد نیز نداریم. این آنارشی فرهنگی را به راحتی می‌توان در جای جای جامعه کار - شغل مشاهده نمود. در این راستا نهاد پرزرق و برقی چون سازمان ملی استاندارد ایران مطلقاً نتوانسته در حوزه استاندارسازی جامعه ایران و خصوصاً در نهادهای شغل - کار برنامه‌سازی کند. یعنی ضمن اینکه اصلاً نتوانسته در زمینه استانداردنمایی الگوهای تکنیک صنعتی و تولیدی، کار ارزشمندی را نشان دهد. که حتی در حوزه‌های الگوسازی رفتار سازمانی و روش‌های عملیاتی - نهادی نیز بشدت در مضیقه و وضعیت بدی قرار دارد. نهادی که مسلماً در زمینه شناخت بسترهای کنشی و ایجاد راهکار برای مبارزه با آفات موجود، خودش دچار عارضه‌های بسیاری بوده و نتوانسته آسیب‌های موجود را برطرف کند.

لذا می‌بینیم ما در زمینه رفتارهای فردی، تربیت خانوادگی و پرورش انسان اجتماعی بشدت دچار مناقشات و چالش‌های بزرگی می‌باشیم و در دو حوزه مهم اصلاح اجتماعی و ساخت جامعه مطلوب بیمار هستیم. و از این لحاظ است که نه تنها از بیماری فرد اجتماعی عصبی و خشن در تنگدستی راهکار بسر می‌بریم. بلکه جامعه کار و نهادهای دولتی و غیردولتی نیز از بیماری روانی - روحی مفروطی برخوردار هستند و اصلاً در زمینه طراحی کار و تعیین شغل نیز بدون استاندارد می‌باشیم.